

نقدی بر قومیت و قوم گرایی، "افسانه و واقعیت"

دکتر حمید احمدی، گلمراد مرادی

نقدی واقع بینانه، نه از روی تعصب خشک و بی معنی، بر کتابی با تیرتیر فوق، من متأسفانه به دلیل سفر نکردن به میهن، قادر نشدم چاپ نخست یا دوم این کتاب را به دست آورم. تازه بعد از شش بار تجدید چاپ در ایران با تیرتیر تحریک کننده که سر از کانادا در آورده و من در خانه دوستی در آن دیار به آن دست یافتم و نگاهی گذرا به این کتاب انداختم، تازه متوجه شدم که بازار ضدیت با ملیتهای حق پای مال شده، چقدر گرم است .

تیرتیر و مقدمه های کتاب بنده را، مانند بعضی از هم میهنان و آن دوستم که با دیدن تیرتیر تحریک کننده، کتاب را خریده و بعد از خواندن چند صفحه نخست، آن را بگوشه ای از قفسه کتاب در اطاق مهمان انداخته بود، تحریک کرد که من با دقت بیشتر آن را بخوانم. اگر چه محتوای عوامفربانه و غیر علمی کتاب وقت گیر بود و حیف وقتی که برای خواندن اش صرف کردم، اما با این حال پشیمان نیستم. لذا بیشتر متوجه شدم که تفرقه اندازی و ایجاد دشمنی کور و تبلیغ احمقانه برای دیکتاتوری در ایران غوغا می کند. با اطمینان می توان گفت در هیچ برهه ای از زمان به اندازه این روزها کتاب و مقاله و گفتار در رابطه با ضدیت با ملیتهای ایران و بویژه علیه فدرالیسم نوشته نشده است. من قبلاً تعجب می کردم اگر انسان از دمکراسی حرف می زد و می گفت: دمکراسی در جامعه ایران چندملیتی فقط می تواند ازدالان فدرالیسم عبور کند، بلافاصله مارک تجزیه طلبی به گوینده می زدند و انواع تهمتهای بی اساس دیگر! اکنون دیگر تعجب نمی کنم با این همه تبلیغ ضد اقوام و ملیتها! پس تنهاراه، دفاع قلمی و روکردن واقعیت می ماند نه چیز دیگر. بنابراین لازم و ضروری دیدم نتیجه بررسی خود و این نقد را بر کتاب برای جلوگیری از عوامفربایی بیشتر و مانعی بربرانگیختن احساسات برخی از هم میهنانم باشد، بنویسم و همین طور از کنار آن نگذرم که خوانندگان عزیز بدانند چرا حیف وقت برای خریدن و خواندن کتاب است. بهر حال اکنون که من از کانادا برگشته ام و تصادفی دوست دیگری در آلمان می خواست کتابخانه اش را پاک سازی کند و چاپ اول این کتاب را داشت، آن را

به من داد. من ضمن تشکر از این دوست، چاپ اول را با چاپ ششم مقایسه کردم که هیچ فرقی نمی‌کند، به جز اضافه کردن یک مقدمه به چاپ چهارم. پس من چیزی از دست نداده‌ام، جز وقت. منتها اگر کتاب را زودتر بدست می‌آوردم و این مقاله را در همان اوایل می‌نوشتم، چه بسا خدمتی ارزنده به اکثر خوانندگان عزیز بود که بودجه‌ای برای خرید و خواندن آن صرف نمی‌کردند. بدین ترتیب من خود را مقصر می‌دانم و از خوانندگان عذر می‌خواهم، اگر برای خرید این کتاب متضرر شده و یا وقتی از دست داده‌اند. بهر صورت این نقد بیشتر نه بخاطر محتوای ملی‌گرائی افراطی و حتا ناسیونالیستی و عوام‌فریبانه نگارنده است، بلکه چون این یک کار علمی بایستی باشد، دقیقا به خاطر غیر علمی بودن آن و محتوای کتاب است. اگر واقعا علمی بود، حداقل من کرد سکوت می‌کردم و هیچ علاقه‌ناشتم نیروئی برای رد عوام‌فریبی این آقا صرف کنم، اگر چه هدف کتاب نخست کوبیدن کردها و بلوچها است. من یک مثال بسیار ساده و ابتدائی برای غیر علمی بودن کتاب می‌آورم. در واقع در یک کار علمی هر ادعائی نیاز مبرم به یک استدلال قانع‌کننده و با منطق و سند دارد. بویژه هر محققى برای کارهای علوم اجتماعی، بایستی به نظرات متفاوت رجوع کند و محقق نیز نظر خود را روشن و قابل فهم برای خواننده اثر، بیان دارد. بعلاوه در یک کار علمی جامعه‌شناختی، باید نظرات متفاوت، بدون توجه به ایدئولوژیهای متفاوت بیان و نقد شوند و نباید فقط به یک سری اطلاعات مورد پسند خود و یا سرپرست کار بسنده گردد. برای تعریف واژه‌ها نیز باید پایه و اساس درست در نظر بگیریم نه غلط و قابل رد، غیر از آن، دیوار کج بالا خواهد رفت. شاعر گوید: "خشت اول چون نهد معمار کج + تا ثریا می‌رود دیوار کج". برای این ادعا، مثلا زبان مادری یک فاکتور ثابت برای تعریف قوم یا ملت است، اما مذهب و نژاد نمی‌توانند فاکتورهای دیگری باشند، آن طور که آقای دکتر احمدی بر مذهب و نژاد زیاد تکیه کرده است. ما می‌دانیم که مذهب در فرهنگ انسانها، یکی از فاکتورهای رو بنائی است. یعنی فاکتور زیربنائی مانند زبان و آداب نیست. مثلا افراد یک قوم یا ملت می‌توانند وابسته به مذاهب و ادیان متفاوت، شیعه و سنی در دین اسلام و یا زرتشتی، یارسانی، بهائی و غیره باشند. نژادها نیز در هم می‌شوند و نمی‌توان وابستگی گروهی، فرهنگی و سیاسی را، به نژاد متعلق دانست. ایشان چون برای کارش و گرفتن "دانشنامه" دکترای خویش فقط به ادبیات و اسناد موردعلاقه استادان اش و برخی از محققان غربی مورد نظر همان استادان، رجوع کرده است، بهمین دلیل پای کار علمی او می‌لنگد. بطور معلوم او از نام کسانی که گرایش چپ یا حتا سوسیال دمکرات دارند، به قول معروف، مانند جن ازبسم الله وحشت

دارد و حتا نظرات درست آنان را، اگر درجائی مجبور بوده نامی از نویسندگان کمونیست یا سوسیال دمکرات ببرد، بدون استدلال رد کرده است و زیاد کوشیده است که فقط نکات منفی را درباره آنان مطرح کند! از همه اینها بگذریم اگر علاقمندان به موضوع و کسانی که با دقت توجه کرده باشند، از همان اول می بینند که تیترا به اندازه ای تحریک کننده است که کتاب را، تا به امروز، بچاپ ششم رسانده است و من تأسف می خورم برای آن انسانهایی که از خرید کتاب نادم شده و حوصله خواندن کتاب را تا آخر نداشته اند. اگر با دقت قضاوت کنیم، با تأسف باید گفت: احتمالاً ۸۰٪ یا بیشتر کسانی که با علاقه این کتاب را خریده اند، با خواندن همان چند صفحه اول آن را بگوشه ای از اطاق منزل یا دفتر کارشان پرت کرده اند. آن ۲۰٪ دیگر یا کمتر احتمالاً از آن ناسیونالیستهای برتری طلبی هستند که از ته دل خوشحال اند که این آقای دکتر حمید احمدی با نگارش این کار نام اش در جامعه چند ملیتی یا بقول خودش، چند قومی (که او حتا به قوم هم اعتقاد ندارد، بهمین دلیل در جمهوری اسلامی نیز کرسی استاد یاری را اشغال کرده است)، در نزد میلیتها، به بدی مطرح شود. به دیگر سخن بدون شک نام او نیز در تاریخ ملتهای ساکن ایران به نیکی برده نخواهد شد و همانند نگارنده "افسانه خلقهای ایران" آقای م. ماکان در میان مردمان حق پای مال شده، به عنوان ناسیونالیست مطلق گرا معرفی خواهند شد. من واقعا برای آینده (در دراز مدت) آقای دکتر احمدی دلم می سوزد که آرزو می کنم او به سر نوشت نگارنده "افسانه خلقهای ایران" دچار نشود که هرکسی او را می شناسد و نامش را می شنود، چهره درهم می کشد. اگر آقای احمدی از آن جمله آدمهای وقت را غنیمت شمر باشند که هستند، زیرا بطور معلوم، استاد یاری دانشگاه در جمهوری اسلامی و پشتیبانی از این رژیم را پذیرفته اند. پس حال را غنیمت می شمردند و گویا در آینده هر چه شد، برایشان مهم نیست! اگر اینطور است، ما نیز دیگر حرفی نداریم! بهرحال بندرت فردی آرزو می کند که صفت نا خوشایند برتری طلب و ناسیونالیست به دنبال نام خویش داشته باشد. در هر حال آقای احمدی، باید مطلبی را به خوبی بدانند، آنگونه که افراد ناسیونالیست، مانند خود ایشان، به تجربه ثابت کرده اند، اغلب بخود زحمت نمی دهند که نقدی مثبت یا منفی بر مطلبی که می خوانند، بنویسند. آنها فقط به مسایل تحریک کننده تبلیغ توهین و کینه و نفرت توجه دارند نه چیز دگر و طرح این نوع مسایل، عوامل مهم دشمنی، جنگ و تفرقه می شوند که در اینجا، بدون تردید برای نگارنده موضوع، نام نیکی نخواهد داشت.

با تأسف باید بگویم، این کتاب قوم گرایی که گویا نزدکترای نگارنده

ذکر شده بوده همان گونه که درپیش اشاره شد، هیچ ارزش علمی ندارد و یک اثر تفرقه برانگیز است. با صراحت باید بگویم اگر او شاگرد من بود، این کار به اصطلاح تحقیقی را، حتا برای قبولی، ارزش یابی نمی کردم. نه به خاطر محتوای ناسیونالیستی آن، بلکه به خاطر غیر علمی بودن اش. زیرا یک کار صرفا علمی فقط ادعا و شعار و غیره نباید باشد، بلکه هر ادعائی استدلالی منطقی می بایستی به دنبال خود داشته باشد که در این کاراكثر وجود ندارد. برای نمونه رجوع شود به صفحات ۲۸ و ۲۹ خودکتاب که در آن آورده شده: "با این همه، از همان ابتدای کار نوعی ابهام و آشفتگی در خصوص مفهوم و تعریف قومیت وجود داشت. این آشفتگی زمانی فزونی گرفت که سایر رشته ها به مطالعه قومیت پرداختند..." (!!)

این یک ادعا در میان صدها ادعای این آقای محقق و استادیار دانشگاه است که هیچ استدلالی برای گفته هایش نیاورده. ایشان حتا تعریف ساده قوم و ملت و به قول خودش تعریفی از قومیت را به دست نداده است. در صفحات بعدی نیز به نقل قولهای اکتفاء کرده که با آنها نمی توان از آشفتگی بکار گیری قومیتها حرف زد و یا حتا نامی برد که کدام یک از رشته ها به مطالعه قومیت پرداخته اند؟! ایشان چون فارس هستند زبان مادری فارسی است، پس بایستی دستور زبان فارسی را بهتر از بنده بدانند که صفت یا قید "قومیت" یعنی کسی وابسته به قومی است. پس قومیت از نام قوم می آید و اگر قوم را تعریف کنیم، مسئله حل است و نیازی به تعریف قومیت نداریم. چرا ایشان از تعریف درست و علمی قوم وحشت دارد؟ خودحرفی است. در ادامه می گوید: "در قسمت نخست، مشکلات عام مربوط به مفاهیم قومیت و قبیله را در آثار دانشمندان علوم اجتماعی غربی بررسی می کنیم. قسمت دوم به تحلیل مشکلات ناشی از کاربرد غیر انتقادی این دو مفهوم و سایر مفاهیم وابسته، در ایران و خاورمیانه، اختصاص دارد. در بخش نتیجه گیری این فصل، معیار های خود را برای تعریف اصطلاحات قومیت، قبیله و گروه های قومی در محدوده ایران ارائه خواهیم داد." در اینجا پرسیده می شود، چرا فقط دانشمندان علوم اجتماعی غربی، در حالی که همین دانشمندان غربی خود اعتراف دارند که بهترین خاور شناسان از میان شرقی ها برخاسته اند، چرا باید از تعریف درست وحشت داشته باشیم، این خود حرفی است.

در صفحات ۳۲ و ۳۳ کتاب، یک مشت نامهای کم آشنا از محققین محافظه کار که کمتر کسی با کار آنها آشنائی دارد، ردیف کرده است که از واژه قوم تعریفهایی به دست داده اند، مانند میلتن گوردون که

نژاد و مذهب را در تعریف دخیل دانسته و سیندر که تعریف فرهنگی اوسکار هندلین را رد می کند و غیره آورده است. او حتا هیچ تعریفی از دید فرهنگی هندلین بدست نمی دهد که ایشان چه گفته اند که مورد رد است! من باید به آقای احمدی یادآوری کنم که تعریف قوم یا قومیت کمتر ارتباطی با مسئله بیولوژیکی دارد و اگر تعریف فرهنگی هندلین عبارت باشد از تعریف درست با ویژگی زبانی، رسم و رسومات، روحيات، سرزمین و خواستها و دیگر نکات مشترک، کاملا درست است و هرکسی خارج از این بیاندیشد، بدون شک و تردید، عوامفریب خواهد بود و سوء استفاده جو از توده های پاک دل.

با تأسف باید بگویم هیچکدام از وعده های آقای دکتر احمدی تا صفحه ۵۲ نتیجه گیری که خوانده ام، وجود نداشته و یا من ندیده ام. از خوانندگان محترم این مقاله تقاضا دارم برای صحت و سقم مطلب به کتاب ذکر شده، اگر در دسترس هست و حتما باید باشد، زیرا تا کنون به چاپ ششم رسیده است، مراجعه کنند که به این ادعای بنده پی ببرند. در هر صورت این تقاضا خود نوعی تبلیغ برای تهیه کتاب است. اما چاره چیست، باید روشنگری کرد. هنگامی که بنده ادعا می کنم که کمترین استدلال را در این کار دیده ام و از نظر علمی کتاب را بسیار کم ارزش می دانم، به دلایل زیر است. بنده ضمن آوردن درست و علمی تعریفهای طایفه و قبیله و قوم و ملت، برای اینکه مورد تهاجم ناسیونالیستهای برتری طلب قرار نگیرم، یک مقاله را زیر عنوان "آیا ایران کشوری چند ملیتی است یا چند قومی؟" که آقای منوچهر صالحی نوشته است، با وصف آنکه بنده با محتوای مقاله، بویژه ارائه آمار در مورد اقوام ایرانی و یک سری تعریفها، موافق نیستم. اما به عنوان یک کار تقریبا علمی، معرفی می کنم که ایشان حد اقل برای هر ادعائی سندی نه فقط از چند محافظه کار و ناسیونالیست، بلکه نظرات حدودا ۱۸۰ درجه مخالف نیز آورده و استدلال کرده است. اما آمارها و برخی از تعریفها را همان طوری که دولتها و دیگران ارائه داده اند، بدون کامنت آورده است. ایشان تعریفی از ملت از آقای دکتر آشوری نقل قول کرده اند که تقریبا نزدیک به حقیقت است و برای آگاهی عینا آورده می شود.

"ملت به گروهی بزرگ از مردم اتلاق می شود که دارای زبان، فرهنگ، تاریخ و میراث، بعضا نژاد و سرنوشت مشترک هستند که در یک قلمرو جغرافیایی و نه لزوما یک کشور زندگی میکنند. مردم یک ملت، دارای روحيات و علایق مشترکند و دوست دارند و میخواهند که در کنار هم یک ملت را تشکیل دهند. ملت ممکن است به عنوان یک جماعت فرهنگی و

دارای بافت خاص، اما بدون خود مختاری سیاسی یادداشتن دولت وجود داشته باشد". مانند ملت کرد و بلوچ و آذری که اجباراً تقسیم شده اند یا ملت عرب که بیش از ۱۴ کشور مستقل هستند.

این تعریف فوق را آقای صالحی بنا به نوشته دانشنامه سیاسی، دکتر داریوش آشوری نگاشته اند. چرا من با برخی از محتوای مقاله موافق نیستم. بشرح زیر می آورم. اولاً درطول تاریخ دولتهای حاکم بر ایران هیچگاه آمار رسمی از اقوام یا ملتها در این سرزمین بطور جداگانه نگرفته است. پس دانش ما محدود می شود به آمارهای تخمینی محققین خارجی و شمارش دهکده ها و شهرهای ایران. آن هم آمار تخمینی که در هر دهکده و شهر چند در صد فارس، آذری، کرد، بلوچ، ترکمن و یا عرب هستند. من در کتابی که تز دکترایم بود و حدود ۲۰ سال پیش منتشر گردیده، آماری تخمینی بر مبنای آمارهای دولتی و محققین خارجی و سفارتخانه های دیگر کشورها در ایران و تخمین محققان خودی ملتها و شمارش دهکده ها و شهرهای ایران از ۱۸۸۸ تا ۱۹۸۸ ارائه کرده ام و بنا به نوشته دقیق دکتر قاسملو که کار کم نظیری از نظر علمی ارائه نموده است. نتایج آماری آن حدوداً ۴۷٪ فارس، ۲۸٪ آذری، ۱۷٪ کرد، ۳٪ بلوچ، ۳٪ عرب و ۲٪ ترکمن در کتاب کرد و کردستان آورده شده. تازه این ها نیز تخمینی هستند و نمی توان آنها را مطلقاً به حساب آورد. اکنون بنا به داده های نو، متوجه می شویم که چند در صدی از ملت فارس و کرد، لر هستند. گرچه تاریخ امیر شرف خان بتلیسی (۱۵۹۶ میلادی) همه لرها را کرد می نامد. تازه این آمار نیز آنگونه که در پیش ذکر شده، دقیق نیست. پس آماری که بنا به نوشته سازمان ملل و بانک جهانی که خود از دولتهای دیکتاتور و حاکم بر ایران گرفته اند، درمورد ملتهای غیر حاکم مطلقاً نباید درست باشد که در اینجا آقای صالحی عین آن را ارائه می دهند، مبنی بر این که: "ازسوی سازمان ملل و بانک جهانی جمعیت ایران در پایان سال ۲۰۰۳ برابر با ۶۹ میلیون نفر تخمین زده شده است. ... باز بر مبنای همین آمار، از این شمار نزدیک به ۵۰٪ فارس تبارند و به لهجه های مختلف فارسی دری سخن می گویند. ۲۰٪ ایرانیان آذری تبارند که به زبان ترکی آذری، ۱۰٪ لرها هستند که به زبان لری، ۸٪ ایرانیان کُرد تبارند که به زبان کُردی، ۸٪ گیلانی و مازندرانی تبار هستند و به این دو زبان، ۲٪ ترکمن هستند و به زبان ترکی ترکمنی، ۱٪ ایرانیان عرب تبارند و به زبان عربی، و ۱٪ ایرانیان بلوچ هستند که به زبان بلوچی سخن می گویند. علاوه بر آن اقلیت های کوچکی چون ارمنی ها، آسوری ها، گرجی ها، یهودان و ... نیز در ایران وجود دارند که به زبان های خود گپ می زنند". خوب اگر ما بر مبنای آمارهای دولتی

حرکت بکنیم، همه ایرانیان اجباراً به زبان فارسی درس می خوانند و زبان مکالمه در ادارات به زبان فارسی است، پس همه باید در آمار فارس باشند! تازه بنا به آن آمارهای تخمینی صد سال گذشته گیلکها و مازندرانیها را بخشی از آن ۴۷٪ فارس آورده اند.

دقیقا می توان کار مقاله ای، آقای صالحی رایک کار تحقیقی دانست، زیرا ایشان برای هر ادعائی سندی ارائه داده اند. طبیعی است که ما بنا به واقعیتها با بعضی ارقام و تعریفها هم موافق نیستیم که واقعیت درباره آمار عربها و بلوچها و کردها و آذریها و فارسها و غیره، آن گونه که ذکر شده، چیز دیگری را نشان می دهند. اما بر عکس ادعای حتا نفی قومیت از طرف آقای دکتر احمدی، می توان تعریفهای علمی ارائه داد که از طرف محققین قرن نوزدهم و بیستم گفته شده و این بیشتر می توانند با عقل سلیم همخوانی داشته باشند. ما در اینجا تعریفهای آقای امیر نیک آئین را که خود از محققین نامدار علوم سیاسی و جامعه شناسان معروف چپ و سوسیال دمکرات گرفته اند، می آوریم. برای تعریف قوم و ملت ایشان از پیشینه های اولیه از جمله از خانواده، طایفه، قبیله و عشیره در طی روند تکاملی تاریخ، بهره گرفته اند. واقعیت تاریخی و عینی نشان می دهند که به جز مقوله خانواده، دیگر مقوله ها از قبیل طوایف، قبایل و عشایر به نظامهای کمون اولیه انسانی تعلق داشته اند و پیدایش اقوام به دوران برده داری تا پایان قرون وسطا و بر چیده شدن فئودالیت تعلق داشته است. پس بر عکس نوشته های آقای دکتر احمدی تشکیل قوم را به اوایل قرن بیستم متعلق می داند، این طور نبوده و نیست. برای آگاهی علاقمندان ما در اینجا عین تعریفها را می آوریم و قضاوت را می گذاریم برای عزیزان هم میهن و محققین بی طرف.

“به جزمقوله ویژه “خانواده”، سایر اشکال تجمع انسانی را می توان به طور کلی وابسته به فرماسیون اجتماعی- اقتصادی معین دانست. مثلا قبایل، طوایف و عشایر به نظام های کمون اولیه و شیوه تولید آسیائی، قوم ها به برده داری و فئودالیسم و پیدایش ملت- در معنای علمی آن- به نظام سرمایه داری وابستگی دارد. پس هر یک از این اشکال تجمع انسانی، معرف حد معینی از تکامل اجتماع هستند. یعنی جامعه بشری علاوه بر روند تکاملی اقتصادی و اجتماعی یک روند تکاملی اتنیک یا مردمی را می پیماید و خط سیر عمومیش از این نظر عبارتست از تشکل در طوایف و سپس تجمع آنها و تبدیل به اقوام و سپس گذار از اقوام به ملت ها واژه “اتنیک” از لفظ یونانی

“اتنیکوس” به معنای قوم یا توده مردم گرفته شده است. انواع تجمعات اتنیک عبارتند از طایفه، قبیله، قوم و ملت که این آخری یعنی ملت چون سیر تکامل ویژه ای داشته و ثمره روند تاریخی-اجتماعی طولانی است، دیگر یک مقوله اتنیک خالص یا یک مقوله بیولوژیک و نژادی نیست بلکه شکل تکامل یافته تجمع انسانی است با محتوی اجتماعی؛ مقوله ای است اجتماعی.

هریک از انواع تشکل و تجمع انسانی، دارای وجوه اشتراک مختص به خود است که همه افراد معین یک محدوده را بهم پیوند می دهد. به عبارت دیگر در هر جامعه ای، اگرچه بین طبقات و اقشار اختلاف وجود دارد با این حال بین تمام اعضاء وجوه اشتراک و تجمع معینی را می توان یافت که از شاخص ها و ملاک های معینی از قبیل زبان، سنن، آداب، سر زمین، روحيات، ضوابط معنوی، روانی، فرهنگی و پیوند های اقتصادی و غیره سر چشمه می گیرد”.

“قبیله” و “طایفه” و “قوم” اشکال تجمع مردم در نظام های پیش از سرمایه داری هستند. طایفه شکل تجمع انسان ها در نظام کمون اولیه است. شالوده آن پیوندهای خونی-خویشاوندی است که خود بتدریج برای طایفه، خصوصیت های سرزمینی و زبانی و فرهنگی معینی را ایجاد می کند. هر کس عضو طایفه بود در مالکیت اجتماعی آن نیز شریک شده و همچنین بخشی از محصول به او تعلق می گرفت و حق شرکت در زندگی اجتماعی طایفه را می یافت. از اینجا بتدریج پیوندهای معین اقتصادی بین افراد طایفه پدید می شود. طایفه، عبارت بود از خانواده های بهم پیوسته و خویشاوند. اتحاد چند طایفه قبیله را به وجود می آورد و اتحاد قبایل، عشیره یا ایل را. طایفه، شکل ویژه اجتماع افراد انسانی، در جامعه اشتراکی اولیه است. پایه آن بر مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید و استفاده مشترک از آنها قرار دارد. این شکل تجمع افراد، در دوران پالئولیتیک عالی، پدید می شود”. لایق ذکر است که در دانشگاه برگن سوئد یک سخنرانی در مورد خلقهای بین النهرین، هزارها سال پیش از میلاد داشتیم که از دوران پالئولیتیک آغاز می شد و من در اینجا شمه ای از آن را برای خوانندگان عزیز می آورم. اگر کسانی علاقمند بودند می توانند با من مکاتبه کنند که مطالب بیشتری در این باره، دریافت نمایند. برای علم انسان شناسی ثابت شده که پیدایش انسان با خون و انرژی و فکر انسانی حدود صد هزار سال پیش بوده. اما سکونت انسانها در خاور نزدیک گویا با فعالیت و جنبش “هومو ایرکتوس” در قاره آفریقا که تقریباً از ۲ میلیون سال پیش در دوره پالئولیتیک حدس زده اند،

آغاز می شود.

سه فاز یا مرحله متفاوت برای دوره های پالئولیتیک نام برده اند. (مرحله بالائی یا اول، مرحله وسطی یا دوم و مرحله آخر یا سوم) که از ۲ و نیم میلیون سال قبل از میلاد تا ۱۴۰۰۰ سال قبل از میلاد را در بر می گیرند. هرمرحله ای با تغییر عادت و زندگی انسانی تعبیر خود را داشته است، از جمله استفاده از تکنولوژی ابزارهای سنگی و غیره بوده. در آن دورانها انسان در فضای باز و یا قارهای کوچک زندگی می کرده و از شکار حیوانات و ماهی تغذیه می نموده است.

دردوره اپی پالئولیتیک بین ۱۴۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد انسانها در مجتمع و ساختمانهای دایره ای یا نیم دایره ای می زیسته اند که به آنها نام "پیت هاوس" داده اند. این خانه ها اغلب یک آتشدان و کف گچ مالی شده داشته اند و بعضی اوقات خانه های "پیت" زنجیره وار بهم متصل بودند و اطاقهای مختلفی در آنها درست کرده بودند. در ۹۰۰۰ سال پیش از میلاد انسانهای مدرن (هومو ساپینز) در گروههای مختلف در اقصا نقاط خاور نزدیک با هم زیسته اند. برای اینکه مطلب به درازا نکشد بر می گردیم به تعریفها.

"قوم شکل دیگرجمع مردم و ویژه نظام های برده داری و فئودالیسم است. این شکلی است که با تجمع چندین قبیله و در نتیجه پیدایش و تقویت مالکیت خصوصی بارشد و گسترش تقسیم کار و مبادله کالائی پدید می شود. این مرحله ایست که دیگر طبقات پیدا می شوند و نضج میگیرند و رابطه خونی و خویشاوندی به جای تاثیر مستقیم و آشکار اولیه، به صورت های دیگر عمل می کند و خود شکلی می شود برای تاثیر عوامل تازه. به این ترتیب آن روابط به تدریج اهمیت سابق خود را از دست می دهند. آنچه پیدایش قوم را ایجاد می کند و موجب در هم آمیختگی قبایل و اتحاد سر زمین های آنها می شود، نیازهای اقتصادی است. شکل سابق تجمع افراد بر شالوده همخونی و در محدوده کوچک سرزمینی دیگر با مقتضیات رشد اجتماع و مرحله تازه ای که نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به آن وارد شده اند، نمی خواند و گذار به شکل بالاتر: "قوم" ضرور می گردد. درعین حال جنگ ها و فتوحات سرزمین ها توسط قبایل مختلف، بنوبه خود به نزدیکی و درهم آمیختگی قبایل و پیدایش اقوام و اتحاد و گسترش سر زمین های آنها کمک کرد. در حالی که، در تشخیص قوم، عامل وحدت سرزمینی (به جای همخونی) عامل اساسی است روند وحدت زبانی و فرهنگی نیز با تشکیل اقوام شدت و نیرو میگیرد. پیوند های خونی و خویشاوندی اگرچه هم چنان به دنبال وابستگی های طایفه ای، (که از اجتماع آنها قوم تشکیل می شود) تا

مدتی باقی می ماند ولی به تدریج زوال یافته و فراموش می شود. بنا بر این، شاخص های وحدت سرزمین و زبان و سنن و فرهنگ در این شکل تجمع مردم اساسی است. ولی این وحدت و اشتراک خود هنوز به اندازه کافی قوام نیافته و همه جانبه ریشه ندوانیده و بحد کافی پایدار نیست. پیوندهای اقتصادی بین افراد و واحدهای قوم نیز اگر چه وجود دارد ولی هنوز نه کامل است و نه پایدار و ریشه گرفته است. "قوم" شکل تجمع اتنیا ویژه فرمسیون های متکی بر استثمار ماقبل سرمایه داری-برده داری و فئودالیسم است. بتدریج که عوامل وحدت زبانی و سرزمینی و سنن فرهنگ و پیوندهای اقتصادی و همسانی های روانی قوام یافتند و به شکل پایدار و کامل درآمدند "ملت" شکل می گیرد و این روندی است ناشی از نضج و تقویت سرمایه داری".

ملت که دارای چهار وجه مشترک پایدار یعنی زبان، سرزمین، فرهنگ و اقتصاد است مقوله ای است اجتماعی، مشخص و تاریخی. پس می توان تعریف زیر را پذیرفت. "ملت" شکلی از تجمع افراد است که وجه مشخصه آن عبارتست از بهم پیوستگی و وحدت اقتصادی پایدار از افراد که در سرزمین واحدی بر اساس گسترش بازاری داخلی زندگی می کنند و به یک زبان حرف میزنند و دارای یگانگی سنت ها و آداب تاریخی ریشه گرفته بوده و در نحوه زندگی و خصوصیات اخلاقی و روانی و شاخصهائی که فرهنگ یک خلق را تشکیل میدهند شریک هستند".

از آنجا که نمی خواهم خواندن این مقاله برای علاقمندان ارجمند خسته کننده و وقت گیر باشد، در همینجا کوتاه می آیم و بقیه را می گذارم برای فرصتی دیگر که اگر خوانندگان عزیز علاقه نشان دادند و بیشتر نظر بنده را خواستند، در خدمت عزیزان هستم و به نقد خود بر بقیه کتاب ادامه خواهم داد. یک نکته را در اینجا و در پایان این بخش از مطلب باید به عرض آقای دکتر احمدی برسانم و ایشان را به بیشتر فکر کردن وادارم. ایشان باید بدانند که زمان برتری طلبی و حکومتهای مرکزی و دیکتاتوری سپری شده اند و اگر پدران ما حقوق خود را نشناختند و سکوت کردند، ما دیگر نمی توانیم سکوت کنیم و به گذشته که پدران ما چگونه زندگی کرده اند استناد کنیم. این دلیل به وابستگی به یک نیروی خارجی و تحریک آنها نیست، بلکه انسانها بیشتر درک می کنند و ما در دنیای مدرن حق و حقوقی داریم و می خواهیم آزاد زندگی کنیم و از جنگ و برتری طلبی متنفریم. آرزو دارم این نکات همه عزیزان را عمیقا به فکر فرو برد. به امید پیروزی، داشتن صبر و حوصله و منطق. دوری از عوامفریبی و کوشش در راه اتحاد همه نیروهای مخالف دیکتاتوری.

هایدلبرگ، آلمان فدرال

دکتر گلمراد مرادی

g-moradi@t-online.de